

بررسی عوامل موثر در ایجاد و تداوم بحران دارفور

محمد حسن دریایی mhdaryai@yahoo.co.uk
دانشجوی دوره دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

بحرانهای بین المللی و راههای مقابله با آنها، همواره مورد توجه جدی اندیشمندان روابط بین الملل قرار دارند و از موضوعات مهمی هستند که شایان توجه و کاوش دقیق می‌باشند. این بحرانها معمولاً از لایه های متعددی، تشکیل شده اند و متغیرهای مختلفی در سطوح مختلف در شکل گیری و تداوم آنها تعیین کننده است. بحران دارفور یکی از وخیم ترین بحرانهای بین المللی است که منجر به مرگ هزاران انسان شده و توجه کل دنیا و محافل بین المللی را به خود جلب کرده است، این مقاله در صدد است که عوامل موثر در این بحران را در سه سطح خرد، ملی و کلان با تاکید بر عوامل و متغیرهای مرتبط با ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی مردم دارفور، ساختار حکومتی و مولفه های بورکراتیک و نهایتاً تحمیل‌های سیستمی را که ناشی از رقابتهای قدرتهای بزرگ در سطح منطقه و بین الملل است بررسی کند. مبانی نظری انتخاب شده برای تحلیل، دیدگاه واقع گرایی می‌باشد که در سطح خرد با بررسی آموزه های انتخاب عقلایی، احساس تبعیض و بی عدالتی بین ساکنان دارفور را مهمترین متغیر سطح خرد تداوم بحران تشخیص می‌دهد و در سطح ملی نیز دخالت دولت در منازعه برای حفظ قدرت طبقه حاکم و ساختار نظامی حکومتی سودان را عامل مهم تداوم بحران معرفی می‌کند. منافع قدرتهای بزرگ برای حفظ توازن منطقه از طریق تداوم بحران، از جمله متغیر های اساسی در افزایش پیچیدگی بحران است.

واژه های کلیدی: بحران، مدیریت بحران، دارفور، ساختار حکومتی سودان، تئوری سمبلیک، دیدگاه واقع گرایی و انتخاب عقلایی، نظام بین الملل، نهادهای بین المللی

مقدمه

بحرانهای بین‌المللی یکی از پیچیده‌ترین پدیده‌های روابط بین‌الملل است. مهمترین شاخص‌های بحرانهای بین‌المللی، تهدید ارزشهای اساسی جامعه بین‌الملل، خشونت زیاد، گستردگی فجایع و دشواری حل و فصل سریع آن و ضرورت واکنش سریع بین‌المللی می‌باشد. یکی از این بحرانها که توجه زیادی را در سالهای اخیر به خود جلب کرده، بحران دارفور است. جهت روشن شدن دلایل ایجاد و تداوم بحرانهای بین‌المللی، این بحران به عنوان نمونه انتخاب و در سه سطح بررسی می‌شود.

سالیان متمادی است که منطقه دارفور در غرب سودان، صحنه درگیری بین ساکنان بومی این منطقه و چادرنشینان عرب بوده است. این درگیریها تا نسل کشی و ایجاد یک بحران عظیم انسانی نیز پیش رفت به نحوی که کل جامعه بین‌الملل را متوجه خود ساخت. حکومت سودان همه این درگیریها را جنگ بر سر دستیابی به منابع معرفی کرد؛ اما برخی از محققان نیز دلایل دیگری را برای این بحرانها معرفی کردند. آنان بر درگیریهای قومی و نژادی تأکید کردند. برخی مسائل ایدئولوژیک و دعوای بین مذاهب و ادیان را ریشه این درگیریها معرفی کردند، عده ای نیز جنگ سمبلها را ریشه این منازعات معرفی کردند و عده‌ای نیز بر رقابتهای قدرتهای بزرگ و یا رقابتهای بروکراتیک داخل ساختار حکومت سودان، به عنوان عوامل موثر در این بحران، تأکید کردند.

از جنگ جهانی دوم تاکنون، سه دور خشونت های قومی در سودان اتفاق افتاده است. اولین جنگ بین شمال و جنوب سودان در سال 1955 شروع شد. این جنگ با امضای قرارداد آدیس آبابا در سال 1972 خاتمه یافت. دور دوم جنگها معروف به جنگهای شمال و جنوب است. این جنگها در سال 1983 آغاز شد و در سال 2005 با امضای قرارداد صلح بین طرفهای درگیر، به اتمام رسید. سومین دور جنگهای داخلی، در منطقه دارفور واقع در غرب سودان اتفاق افتاد و بحران دارفور را ایجاد کرد.

سودان بین مسلمانان عرب و غیر عرب ساکن در شمال و مسیحیان و روح گرایان سیاه ساکن جنوب تقسیم شده است. هر کدام از این دو گروه عمده افریقایی یا مسلمان به گروههای فرعی زیاد دیگری تقسیم می‌شوند. مثلاً مسلمانان به گروهها و فرقه‌هایی از قبیل انصار، خاتمیه و صوفیه تقسیم می‌شوند (De waal, 2005, pp 181-205) و افریقاییها نیز

مشکل از سه قبیله به نامهای فور¹، مازالی² و ذغوا³ می باشد. بهرحال پیچیدگی ساختار قومی و وضعیت خاص حکومتی کشور سودان و رقابتهای قدرتهای بزرگ در سطح بین الملل از عوامل موثر در این بحران بوده است. با توجه به اهمیت موضوعات مربوط به این بحران انسانی و حجم گسترده فجایع انسانی در این مقاله به بررسی بحران دارفور در سه سطح خرد یعنی تاکید بر ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی مردم دارفور، سطح ملی یعنی تاکید بر مولفه های مرتبط با ساختار حکومتی سودان و سطح سیستمی یعنی موضوع رقابتهای قدرتهای بین المللی و منطقه ای بررسی می شود.

این مقاله در صدد است که به این سه سؤال پاسخ دهد: آیا بحران دارفور و تداوم آن بخاطر ویژگیهای شخصیتی، هویتی اعتقادی ساکنان منطقه دارفور و مسئولان آنها است؟ آیا بحران دارفور و تداوم آن بخاطر ساختار حکومتی سودان و پیچیدگیهای ناشی از این ساختار حکومتی است؟

آیا بحران دارفور و تداوم آن بخاطر تحمیلهای سیستمی در سطح سیستم کلان و زیرسیستم منطقه ای است؟ نقش قدرتهای بزرگ و منافع آنها در این بحران و در این منطقه چیست؟ برای پاسخ به این سئوالات تحقیق را به سه بخش خرد، ملی و کلان تقسیم و سه فرضیه ارائه شده است که عبارتند از:

الف) احساس تبعیض و بی عدالتی از انگیزه های اصلی بحران دارفور است و مسئله مذهب و دین در این زمینه نقش محوری ایفاء نمی کند.

ب) دخالت دولت در منازعه، حزبی کردن ادارات دولتی و ساختار حکومتی دیکتاتوری سودان زمینه تشدید بحران را فراهم ساخت و منجر به بین المللی شدن بحران شد.

ج) منافع قدرتهای بزرگ چه در سطح بین الملل و چه در سطح منطقه در جهت بهره برداری از منابع نفتی و معدنی سودان، مبارزه با بنیادگرایی و حل اختلافات مرزی بر پیچیده شدن بحران و تداوم آن مؤثر بوده است.

در این تحقیق سه فرضیه پیشگفته به محک آزمون گذاشته شده و با استفاده از روش کتابخانه ای، تحلیلی، توصیفی در صدد یافتن پاسخ سئوالات مذکور در قالب سه فصل جداگانه هستیم.

1. چارچوب نظری

یکی از ویژگیهای بحرانهای بین‌المللی، پیچیدگی و چند لایه بودن آنها است. بنابراین در بحث مربوط به تحلیل یک بحران، بعضاً یک رهیافت نظری قابل اعمال به همه سطوح و لایه‌های تشکیل دهنده بحران نیست. بنابر این همانطور که مایکل برچر نیز تأکید دارد برای تحلیل نظری بحرانهای بین‌المللی، ممکن است بتوان یک نگاه پلورالیستی نظری را دنبال کرد. (برچر، 1382، ص 14) اما در مورد بحران دارفور اتفاقاً دیدگاه واقع‌گرایانه به خوبی تبیین‌کننده در همه سطوح است هرچند، باید یادآوری کرد که ویژگیهای تئوری اعمال شده در هر سطح متفاوت است.

بر همین اساس، با توجه به اینکه متغیرهای دخیل در این بحران در سه سطح خرد، ملی و کلان مورد بررسی قرار می‌گیرند، دیدگاههای نظری مربوط به هر سطح مختص همان سطح می‌باشد. در سطح خرد که به بررسی ویژگیهای اجتماعی فرهنگی مردم دارفور نگریسته می‌شود، از مبانی نظریه تئوری واقع‌گرایانه انتخاب عقلانی استفاده می‌شود. بر طبق این تئوری، بحث سیاسی امنیت و عدم اطمینان صرف نسبت به بقا نیز از جمله عواملی است که در کنار بحث یغماگری حاکمان، فریب توده مردم و اقدامات انجام شده توسط حکام و نخبگان برای حفظ یا کسب قدرت بعنوان عوامل اصلی مطرح می‌شود (Kafmann, 2006 p 66-68). در خصوص بحران دارفور مفروضات و آموزه‌های دیدگاه واقع‌گرایانه و انتخاب عقلایی بیشتر تبیین گراست. همانگونه که بیان شد از نظر مذهبی همه مردم دارفور مسلمان می‌باشند. بنابراین بر خلاف منازعات شمال و جنوب در سودان که در آن نقش مذهب بسیار پررنگ بود و جنگ بین مسلمانان و غیر مسلمانان مسیحی و روح پرست بود. در بحران دارفور با جمعیت یکپارچه مسلمانی روبرو هستیم. البته از نظر روانی و هویتی، همواره اختلافاتی بین اعراب مسلمان و مسلمانان غیرعرب بوده است و مسلمانان غیرعرب در بهره‌برداری از منابع عظیم سودان مخصوصاً بعد از اکتشاف نفت به شدت بی‌بهره بوده‌اند. این عدم برابری در بهره‌برداری از امکانات ملی سبب ایجاد نارضایتی و شورش در میان منطقه دارفور شده است. علاوه بر این وجود خشکسالی، مسئله کمبود زمین و مهاجرت مسلمانان عرب کوچ‌نشین به مناطق حاصل‌خیز دارفور سبب شده است که بین این افراد و ساکنان بومی زمین دار بر سر تقسیم زمین و نحوه برخورداری از زمین نیز اختلافاتی صورت پذیرد. شدت این اختلافات و کمبود منابع زمینه ایجاد بحران در منطقه دارفور را فراهم کرده است.

در سطح ملی نیز دیدگاه واقع‌گرایانه بخوبی بیانگر رقابتها برای کسب قدرت و طراحی یک سیستم مبتنی بر تنش برای حفظ قدرت دولت دیکتاتوری نظامی موجود در سودان است. در سطح کلان نیز، دیدگاه واقع‌گرایانه مبتنی بر تمرکز بر توازن قدرت در سطح منطقه و همچنین توازن قدرت بین منافع، قدرتهای بزرگ در منطقه آفریقا کاملاً تبیین‌کننده وضعیت می‌باشد. بنابر این دیدگاه واقع‌گرایانه، مبتنی بر عقلگرایی و قدرت محوری مبانی نظری تحقیق را در سه سطح تشکیل می‌دهد.

2. بررسی بحران دارفور در سطح خرد (ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی مردم)

در بررسی بحران در سطح خرد به بررسی مؤلفه‌های اجتماعی، فرهنگی و ارزشی مردم دارفور پرداخته می‌شود. منطقه دارفور بخش غربی کشور سودان است این منطقه بخش عظیمی از غرب سودان را در بر گرفته است که مساحتی معادل 250 هزار کیلومتر مربع را شامل می‌شود و از طرفی جمعیتی برابر 6 میلیون نفر نیز در این منطقه سکونت دارد. منطقه دارفور دارای مرز مشترک با لیبی، چاد و جمهوری آفریقای مرکزی است. از سال 1994 این منطقه از نظر اداری به سه منطقه تقسیم شده است که شامل شمال دارفور، جنوب دارفور و غرب دارفور می‌شود. هر کدام از این تقسیم‌بندیها دارای یک والی (حاکم) می‌باشد که از طرف حکومت مرکزی خارطوم منصوب می‌گردد. هر کدام از این والیها سیستم اداری خود را دارند و هر یک از این سه منطقه دارای یک مرکز می‌باشند. مرکز دارفور جنوبی شهر نیالا¹ می‌باشد مرکز دارفور غربی شهر الجینینا² می‌باشد و مرکز دارفور شمالی نیز شهر تاریخی الفشیر³ می‌باشد. در عین حال بخش اعظم مردم دارفور در روستاها و دهات کوچک زندگی می‌کنند. اقتصاد اصلی منطقه دارفور مبتنی بر کشاورزی محدود صنعتی و عمدتاً گله‌داری می‌باشد و زندگی آنها به صورت بسیار بدوی اداره می‌شود (Mohamaed Suliman, 2004, p. 17-50). با توجه به وضعیت اقتصادی در منطقه دارفور موضوع زمین از اهمیت زیادی برخوردار است و همواره بحث زمین با سیاست آمیخته بوده است. منطقه دارفور دارای سلطنت بوده است و به صورت مستقل از 1550 در فلات جبل مره⁴ وجود داشته است. در سال 1917 این منطقه به تصرف انگلیسها در آمد و از آن زمان به بعد بخشی از سودان گردید.

1. Nyala
2. Elgeneina
3. Elfashir
4. Jabel Marrah

ساختار قبیله‌ای پایدارترین و ریشه دارترین ساختار در منطقه دارفور می باشد که در طول سالیان متمادی بر این منطقه سایه افکنده است. مذهب بخش عمده و قریب به اتفاق قبایلی که در منطقه دارفور زندگی می کنند اسلام است (UN Report, 2005, P.20). بحث مالکیت زمین در منطقه دارفور رسماً به صورت مشترک بوده است. تقسیم سنتی زمین به سرزمینهایی بین ساکنان که به آن «دار»¹ می گویند زمینه هایی را برای طرح ادعاهای تاریخی از سوی برخی قبایل بر برخی از مناطق دارفور فراهم آورده است و به آن قبیله نوعی خود پنداری در مورد جمعیت قبیله اش ارائه می دهد. روش تخصیص زمین از زمان سلطان علی دینار در اوایل قرن 20 تاکنون بدون تغییر باقی مانده و مورد قبول قبایل مختلف است و بر اساس این تقسیم بندی مثلاً در بخش شمال دارفور غربی و بخش غربی دارفور شمالی قبیله ذغاوی دارای اکثریت و سلطه است و این مناطق را دار زغاوی می نامند. هرچند به کل منطقه دارفور می گویند، اما سرزمین محل سکونت قبیله فور بیشتر در منطقه مرکزی دارفور و حوالی جبل مره است. همانگونه که گفته شد بخشی از ساکنین منطقه دارفور را نیز چادرنشینان تشکیل می دهند که دارای هیچ سرزمین خاصی نیستند و به صورت کوچ نشینی زندگی می کنند و گله ها و احشام خود را از سرزمینهای متعلق به سایر قبیله ها عبور می دهند و از مراتع آنها استفاده می کنند. از نظر تاریخی در داخل هر قبیله تقسیم زمین وجود ندارد و زمین به صورت دسته جمعی توسط افراد قبیله تحت ملکیت قرار دارد و رهبر قبیله نقش محوری در این خصوص دارد. زیرا اختصاص بخشی از زمین مشترک به فرد یا گروهی از افراد برای سکونت، چرا، کشاورزی و سایر استفاده ها به عهده رئیس قبیله و از موارد اعمال قدرت وی می باشد. با تحولات اخیر مخصوصاً در دهه 1970 برخی امکان ها برای مالکیت فردی نیز فراهم شد و بخش عمده ای از زمینها به ملکیت دولت در آمد و افرادی که یک زمین را برای بیش از مدت یکسال در تملک داشتند می توانستند ادعای ملکیت نمایند آنان که زمین در اختیار ندارند برای اینکه قطعه زمینی بدست آورند وفاداری بیشتری به حکومت نشان می دهند تا شاید از طریق ابراز این وفاداری بتوانند با استفاده از کمک و حمایت دولتی صاحب بخشی از یک قطعه زمین شوند (Ibid, P.22). منطقه دارفور بخشی از صحرای بزرگ است و هر چند دارای برخی بخشها در منطقه جبال مره برای کشاورزی است، بیشتر قسمتهای این سرزمین، لم یزرع و بیابان است. و خشکسالیهای دهه 1970 و 1980 و گسترش بیابان شرایط را در این

1.Dar

منطقه دشوارتر کرده است. این مسائل سبب مهاجرت کوچ نشینان از کشورهای چاد، لیبی و سایر کشورها به مناطق قابل کشت و کار در دارفور شده است. در ابتدا روند مهاجرت مورد پذیرش قرار گرفت؛ اما بدنبال افزایش این مهاجرتها و تشدید خشکسالی درگیری و تنش بین بومیان و کوچ نشینان افزایش یافت و زمینه های ایجاد درگیری های موردی را فراهم ساخت (Mosely Lesch, 1988).

در منطقه دارفور، اختلافات از قبیل قتل و تجاوز بر طبق حقوق سنتی مورد بررسی و رسیدگی قرار می گرفت و این مسئله به مهار اختلافات توسط رؤسای قبایل کمک می کرد؛ اما از زمان رئیس جمهوری جعفر نمیری سیستم جدید اداری به منطقه ارائه شد و سیستم قبیلہ ای از بین رفت. بر طبق سیستم جدید منصوبین حکومتی که از طرف حکومت مرکزی به قدرت می رسیدند هم دارای قدرت اجرایی بودند و هم از قدرت قضایی برخوردار بودند. هر چند سیستم قبیلہ ای به صورت غیر رسمی ادامه یافت؛ اما با ارائه سیستم جدید به شدت تضعیف گردید. مقامات منصوب حکومتی بیشتر براساس وفاداری آنها به حکومت مرکزی انتخاب می شوند تا اینکه به جایگاه واقعی آنها در قبیلہ و اجتماع توجه شود. بنابراین عوامل حکومتی از سوی مردم بعنوان یک قاضی بی طرف در نظر گرفته نمی شدند بلکه بیشتر عوامل و عناصر حکومتی منصوب می شدند. این مسئله سبب می شد که اختلافات بین قبیلہ ای ماهیت و زمینه برای گسترش بیابد و برخی از قبایل بکوشند که با دست به دامن شدن گروه ها و کشورهای دیگر به تهیه اسلحه مبادرت نمایند. ورود اسلحه و احساس مقابله با حکومت سبب تشدید درگیریها در دارفور گردید.

ریشه های درگیریهای اخیر دارفور که در سال 2003 آغاز گردید مجموعه پیچیده ای را تشکیل می دهد و در برگیرنده خصومت های قومی ناشی از گسترش بیابان و خشکسالی، در دسترس بودن سلاح های جدید، بحث کمبود منابع، بحث دسترسی به زمین، نقش گرفتن دولت در حل و فصل اختلافات، لایه های عمیق مربوط به هویت، حکومت و ظهور جنبش های جدید نظامی از جمله (SLM) و (JEM) می باشد (Manock2004, pp. 3-4).

در عین حال باید توجه داشت که برای بررسی دقیق این بحران به کلیه این عوامل در سطح خرد باید توجه کرد. نادیده انگاشتن یکی از این عوامل سبب می شود که بررسی دقیق بحران صورت نگیرد. با توجه به موارد فوق الذکر و گسترش دامنه اختلافات و سطح درگیریها

گروه‌های نظامی در منطقه دارفور شروع به شکل‌گیری کرد ارتش آزادیبخش سودان (SLM)¹ و جنبش عدالت و برابری (JEM)² در سالهای 2001 و 2002 شروع به مخالفت با حکومت خارطوم نمودند که از نظر این گروه‌ها ریشه اصلی نابرابری و مشکلات در منطقه دارفور بود. دو گروه شورشی مباحث مربوط به حاشیه راندان مردم در منطقه دارفور و موضوعات اقتصادی اجتماعی را دلیل شورش خود مطرح کردند. اعضای گروه‌های شورشی از مردم روستاها و قبایل مخالف دولت بودند و خواست آنها مشارکت بیشتر در حکومت و منابع کل سودان بود. از نظر آنان با برخی از مناطق و مردم توسط حکومت عادلانه رفتار نمی‌شود. UN (Report, 2005, p23) اساس مبارزات این گروه‌های شورشی طبق معیارهای قبیله‌ای نبود بلکه اساس و محور مبارزات آنها مقابله با حکومت، بعنوان منشاء اصلی مشکلات برای کل مردم دارفور و سودان بود. از نظر این گروه‌های شورشی بخش اعظم مردم و مناطق سودان از منابع و قدرت بی‌نصیب هستند و عامل این بی‌عدالتی نیز حکومت می‌باشد.

درگیری بین گروه‌های شورشی و دولت آغاز گردید و گروه‌های شورشی در ابتدا به پیروزی‌هایی دست یافتند علت این امر هم غافلگیری نیروهای دولتی و شدت و حجم نیروهای شورشی بود. شورشیان به سلاح‌های پیشرفته مسلح بودند و ظاهراً قوای حکومتی آمادگی و منابع لازم جهت سرکوب آنها را نداشت. علت این امر این بود که بیشتر نیروهای دولتی درگیر منازعات جنوب سودان بودند و نیروهای دولتی مستقر در دارفور نیز بیشتر در بخش شهرنشین مستقر بودند در حالیکه هیچ‌کتری در قسمتهای ده‌نشین نداشتند و به همین دلایل در اوایل شورش، شورشیان توانستند پیشرفتهای زیادی را به عمل آورند و بر بخشهای زیادی از دارفور تسلط یابند. براساس نگرانیهایی که دولت از پیشرفت شورشیان داشت و براساس کمبود منابعی که برای مقابله با آنها داشت، دولت تصمیم گرفت تا یک درخواست عمومی از قبایل محلی را مطرح کند تا به دولت کمک نمایند تا به مقابله با شورشیان برخیزند.

این مداخله عامدانه دولت برای حل شورش دارفور سبب شد که مسئله قومیت با سیاست آمیخته و موضوعی سیاسی شود و کار مدیریت بحران را پیچیده تر و مسئله قومیتها در منطقه حساس و پیچیده دارفور را غامض تر کرد (Tar, 2006 pp 411-412). در پاسخ به درخواست حکومت، چادرنشینان که بیشتر آنها عرب بودند و فاقد مالکیت بر زمینهای سستی بودند با

1. Sudan Liberation Movement
2. Justice and Equality Movement

هدف دستیابی و اختصاص بخشی از زمین وارد میدان شدند و به کمک حکومت و نیروهای شتافتند. براساس گزارش کمیسیون سازمان ملل، به رؤسای قبایل بر اساس افراد و نیروهایی که برای کمک به دولت ارائه می دهند پول پرداخت شده است (The UN Report, p 24).

این تصمیمی بود که ژنرال عمرالبشیر با توجه به شناخت از بافت قومی، کمبود نیروهای دولتی، مداخله در امور قومیتی و اتکا به وضعیت ناپایدار اعراب چادر نشین و هم سنخی مذهبی و فرهنگی این قومیتها اتخاذ کرد. ژنرال عمرالبشیر که نزدیکی شدیدی با نیروهای مذهبی اسلامی دارد و منابع قدرت خود را از آنان می داند به بسیج این نیروها بسیار توجه دارد. در عین حال با توجه به اینکه رقابت بین گروههای قومی همواره این اهرم را در اختیار دولت قرار می دهد تا آز آنان برای خنثی کردن گروههای یاغی و ایجاد توازن استفاده نماید برای تصمیم به ایجاد نیروهایی مردمی برای مقابله با شورشیان دولت از همه قبیله ها نیرو استخدام نکرد چون بیم این را داشت که ورود برخی قبایل سبب شود که تنها از این فرصت استفاده کرده و مسلح شوند و بعداً خود به عنوان یک دولت یاغی در برابر دولت مطرح شوند. اتکای دولت در این خصوص بیشتر بر اعراب و مسلمانان بود. مثلاً علی رغم ارائه پیشنهاد قبیله مازالی برای ارائه هزار جنگجو جهت کمک به دولت، ژنرال عمرالبشیر از پذیرش این نیروها به پیشگفته خودداری کرد (Ibid, P24).

بدین ترتیب با اتخاذ تصمیم ژنرال عمرالبشیر یک نیروی نظامی مردمی به نام «جنگاوید»¹ تشکیل شد نیرویی که به زبان محلی جنگجویان فراقانون سوار بر اسب معنی می دهد و توصیف عملکرد آنان منجر به وضعیتی شد که حسن وجه تسمیه آنها را نشان می دهد. بدین ترتیب بحران دارفور از مبارزه بین این نیروی تازه تاسیس در سال 2003 و نیروهای شورشی شکل گرفت. هدف این مبارزات نابودی شورشیان و پایگاههای ارائه کمک به آنها معرفی شد؛ اما در نهایت شدت تلفات ناشی از این درگیریها و کشتار مردم بیگناه وضعیتی را پیش آورد که منجر به یک بحران تمام عیار انسانی شد تا آنجا که کنگره آمریکا نیز برای آن واژه نسل کشی را به کار برد. هر چند به صورت رسمی حکومت سودان ارتباط رسمی خود را با جنگاوید اعلام نکرده است با این همه تحلیلگران معتقدند که گروه جنگاوید ساخته دولت است و با این دستور العمل ایجاد شده است که « اگر روستایی دید که به شورشیان کمک می کند آن را

بسوزاند اگر شهروندی به شورشیان کمک کرد آن را بکشند و اگر گاوی پیدا شد آن گاو متعلق به خودتان است» (Lintand, 2005, P.83).

ژنرال عمرالبشیر در یکی از صحبت‌هایش به صورت تلویحی این ارتباط را تایید کرد وی گفت: « اولویت اولیه ما از هم اکنون این است که شورشیان را نابود کنیم و هر عنصر غیرقانونی هدف ما است ... ما از ارتش، پلیس، مجاهدین و سوار بر اسبها استفاده می کنیم تا از شر شورشیان رهایی یابیم» (Human Right Watch, 2004, p16) در خصوص انگیزه رهبران سودان و دلایل انتخاب روشهای سختگیرانه برای سرکوب کامل شورشیان می توان گفت که هدف عمرالبشیر از مسلح کردن و ایجاد گروه جنگاوید، استفاده از تجربه بهره برداری از حساسیتهای قومی و جلوگیری از متحد شدن نیروهای حاشیه ای و ناراضی برای حفظ قدرت خود می باشد. عمرالبشیر فردی که به شدت و به صورت تهاجمی سیاست عربی کردن سودان و اسلامی کردن کل کشور را دنبال می کرد و با استفاده از قانون شریعت اسلامی درصدد بود که یک کشور یکپارچه اسلامی را ایجاد کند. پایگاه اصلی خود را نیروهای افراطی مسلمان می دانست؛ یعنی همان جریانی که پشت کودتای 1989 و به قدرت رسیدن وی بود. عمرالبشیر دلیل وجودی خود را مخالفت با سازش با نیروهای غیرمسلمان جنوب می داند. همان کاری که صادق المهدی در صدد انجام آن بود و با کودتای عمرالبشیر سرنگون شد. (Idris, 2005, p.33). بنابراین عمرالبشیر به شدت بدنبال اسلامی و یکپارچه کردن سودان بود. در عین حال با اطلاع از پیچیدگیهای قومی منطقه دارفور و با استفاده از تجربه سیاست موفق استفاده از مسلمانان افریقایی تبار دارفور در جنگهای جنوب و قرار دادن یک گروه غیر عرب در برابر گروه غیر عرب دیگر بدنبال جلوگیری از اتحاد غیر عربها و نیروهای حاشیه ای و تضعیف آنها بود. همین سیاست به وی این امکان را داد تا با استفاده از گروههای قومی مختلف در منطقه دارفور درصدد حذف نیروهای شورشی برآید.

بنابراین می توان در سطح خرد از دو دیدگاه تئوریک رفتار و تصمیم گروههای شورشی از یک طرف و ژنرال عمرالبشیر و نیروهای دولتی در مقاومت در برابر شورشیان را از طرف دیگر را مورد تحلیل قرار داد.

1- از دیدگاه سمبلیک تئوری

2- از دیدگاه واقع گرایی و انتخاب عقلایی

گروههای شورشی که عمدتاً نیروهای غیر عرب هستند بر طبق اصول سمبلیک تئوری دارای افسانه های خصمانه و سمبلهای تاریخی هستند که خصومت آنها را با اعراب نشان می دهد. همچنین گروههای شورشی با توجه به سیاستهای دولت عمرالبشیر برای عربی کردن کشور وحشت از بین رفتن و به حاشیه رفتن بیشتر تا حد نابودی را داشت. این گروهها با بیان اینکه اعراب و گروههای اسلامی عرب تسلط کامل بر منابع و سرمایه های سودان را دارند و با بیان این سمبلها و افسانه های قومی که خطر انقراض و نابودی کامل را در پی داشت بدنبال ایجاد شورش و استفاده از فرصت درگیری نیروهای دولتی در جنوب برای بدست آوردن قدرت، حفظ هویت افریقایی خود و صیانت از فرهنگ قومی خود با تحریک و بسیج توده ها بودند. آنان همچنین از بحث خصومت‌های دیرینه و کهن و تحریکات میهن پرستانه نیز به عنوان ابزاری استفاده می کردند. در مقابل نیروهای حکومتی نیز با استفاده از سمبلها و افسانه های اعراب مسلمان، بحث های میهن پرستانه و بزرگنمایی خطر شورشیان به عنوان افرادی که درصدد نابودی کامل اعراب مسلمان هستند از آن بهره برداریهای لازم را بعمل آوردند (Kaufman, 2006, pp62-65). بر طبق تئوری انتخاب عقلایی یا واقع گرایی، بحث سیاسی امنیت و عدم اطمینان صرف نسبت به بقا نیز از جمله عواملی است که در کنار بحث یغماگری حاکمان، فریب توده مردم و اقدامات انجام شده توسط حکام و نخبگان برای حفظ یا کسب قدرت بعنوان عوامل اصلی مطرح می شود (Ibid p.66-68). هرچند کافمن معتقد است که در خصوص بحران جنوب شمال تئوری سمبلیک به نحو بهتری توضیح دهنده بحران است (Ibid. p. 81-85)، اما در خصوص بحران دارفور که ماهیتاً با بحران جنوب و شمال در سودان متفاوت است به نظر می رسد که مفروضات و آموزه های دیدگاه واقع گرایانه و انتخاب عقلایی بیشتر تبیین گراست. همانگونه که بیان شد از نظر مذهبی همه مردم دارفور مسلمان می باشند. بنابراین بر خلاف منازعات شمال و جنوب در سودان که در آن نقش مذهب بسیار پررنگ بود و جنگ بین مسلمانان و غیر مسلمانان مسیحی و روح پرست بود. در بحران دارفور با جمعیت یکپارچه مسلمانان روبرو هستیم. البته از نظر روانی و هویتی، همواره اختلافاتی بین اعراب مسلمان و مسلمانان غیرعرب بوده است و مسلمانان غیرعرب در بهره برداری از منابع عظیم سودان مخصوصاً بعد از اکتشاف نفت به شدت بی بهره بوده اند. این عدم برابری در بهره برداری از امکانات ملی سبب ایجاد نارضایتی و شورش در میان منطقه دارفور شده است. علاوه بر این وجود خشکسالی، مسئله کمبود زمین و مهاجرت مسلمانان عرب کوچ نشین به مناطق حاصلخیز دارفور سبب شده است که بین این افراد و ساکنان بومی زمین دار بر سر تقسیم

زمین و نحوه برخورداری از زمین نیز اختلافاتی صورت پذیرد. که شدت این اختلافات و کمبود منابع زمینه لازم برای ایجاد بحران در منطقه دارفور فراهم کرده است. بنابراین در سطح خرد احساس تبعیض و عدم برابری در برخورداری از منابع ملی توسط مسلمانان غیرعرب عامل اصلی ایجاد بحران در سطح خرد بوده است و فرضیه تحقیق در این خصوص به اثبات می رسد.

3. بررسی بحران دارفور در سطح ملی (ساختار حکومتی)

منظور از بررسی بحران در سطح ملی، تحلیل عوامل و مولفه های مرتبط با ساختار حکومتی سودان است که در شکل گیری و تداوم بحران موثر هستند و در ادامه به بررسی آنها پرداخته خواهد شد. سودان بزرگترین کشور افریقایی است که در قرن 19 (1820-1885) تحت حکومت ترکها و مصریها قرار داشت. این کشور سپس توسط کندومینیوم انگلیس و مصر از سال 1899 تا زمان استقلال کشور در سال 1959 اداره می شد. کشور مزبور با مساحتی معادل 2/5 میلیون کیلومتر مربع بزرگترین کشور افریقا از نظر سرزمینی است. این کشور از شمال با مصر هم مرز است در شرق با دریای سرخ، اریتره و اتیوپی هم مرز است و در جنوب با اوگاندا، کنیا، جمهوری کنگو همسایه است و در منطقه غرب با جمهوری افریقای مرکزی، چاد و لیبی همجوار است. سودان جمعیتی معادل 39 میلیون نفر دارد. 32% جمعیت آن شهرنشین، 68% روستایی و 7% چادرنشین هستند. دین اسلام مذهب غالب در سودان مخصوصاً در بخشهای شمالی کشور است در حالیکه مسیحیت و روح پرستی بیشتر در بخشهای جنوبی کشور رواج دارد. سودان یک کشور جمهوری است که دارای سیستم فدرال حکومتی است لایه های چندگانه حکومتی و اداری در سودان وجود دارد، سودان دارای 26 ولایت (استان) می باشد. که هر کدام از این ولایات به زیر مجموعه هایی به نام «محلیات»¹ تقسیم می شوند که جمعاً شامل 120 عدد می باشد.² عناصر هویتی ملی سودان بسیار پیچیده است، جمعیت سودان از چندین قبیله تشکیل شده است و ساکنان سودان به بیش از 130 زبان و لهجه صحبت می کنند. یک فرهنگ اسلامی - افریقایی در طول سالیان متمادی در بخش شمالی کشور شکل گرفته است. زبان عربی در بیشتر قسمتهای سودان زبان رسمی است و مردم آن را

1. Mahaliyaat

2. 2004 UNDP, Development Report, [http:// www.undp.org](http://www.undp.org).

می فهمند. سودان جزء کشورهای کمتر توسعه یافته¹ (توسعه نیافته) است و رتبه آن در بین کشورها در سال 2004 به 139 امین کشور دنیا می رسد² به اندازه کافی زیرساختهای جوامع مدرن از جمله راههای مواصلاتی در کشور سودان وجود ندارد. بخش های عمده مردم سودان از طریق دامداری، مرتع داری و کشاورزی امرار معاش می کنند هر چند کشاورزی صنعتی، توسعه صنعت و بهره برداری و استخراج منابع زیرزمینی بدنبال کشف نفت در بخشهای جنوبی و مرکزی کشور گسترش یافته است.

از زمان استعمار انگلیس یعنی قبل از سال 1956 تاکنون، تمام توجهات متوجه پیشرفت و آبادانی در دو منطقه مرکزی جاییکه نیل آبی و سفید با هم تلاقی دارند شده است مثل خارطوم و منطقه حاصل خیز الجزیره که در آنجا پنبه کاری رونق دارد. چون پنبه محصول اصلی کشور محسوب می شود اهمیت منطقه نیز برای دولت سودان افزایش می یابد؛ اما به استثنای این دو منطقه، سایر مناطق سودان، به حاشیه رانده شده، کمتر مورد توجه حکومتی می باشد. دارفور و سایر مناطق مانند کردفان، نوبا، منطقه شرق و جنوب سودان از جمله این مناطق می باشند³ و این مسئله تبعیض در اختصاص منابع و توسعه از جمله نارضایتی های مناطق محروم در سودان می باشد که همواره دولت را مورد انتقاد قرار می دهند.

در زمینه ساختار حکومتی سودان و نقش آن در بحران توجه به پیشینه تاریخی سودان از اهمیت زیادی برخوردار است. سودان استقلال خود را از حکومت انگلیسی - مصری در اول ژانویه 1956 به دست آورد. بعد از استقلال کشور همواره بین حکومتهای نظامی و دیکتاتوری و رژیمهای دموکراتیک در نوسان بوده است. در خلال نیم قرن حکومت ملی در سودان، این کشور تنها 10 سال طعم دموکراسی را چشیده است و آن هم در خلال سالهای 1958 - 1956، سالهای بین 1969 تا 1965 و سالهای 1985 تا 1989 بوده است. جز این سالها، کشور سودان دارای حکومتی نظامی بوده است. این حکومتهای نظامی از طریق کودتا، زمام امور را در دست گرفته اند. بعد از 2 سال حکومت دموکراتیک متعاقب استقلال سودان، ژنرال ابراهیم عبود با یک کودتا در سال 1958 قدرت را در دست گرفت. ژنرال عبود گسترش زبان عربی و دین اسلام را سرلوحه خود قرار داد. همین امر سبب مقاومت مناطق جنوب و تحریک آنها شد. شورشهایی در سال 1962 و 1963 توسط شبه نظامیان جنوب علیه دولت مرکزی صورت

1. Least Developed Country

2. UNDP,REPORT, Opcit

3. International Crisis Group (ICG) Darfur Rising Sudan's new crisis, African reports, 76, Brussels 25 March 2004.

گرفت؛ اما این شورشها با سرکوب سخت دولت مرکزی مواجه شد. همین فشار و سرکوبی سبب اعتراضات دانشجویی در سال 1964 گردید که منجر به یک بی نظمی عمومی در سودان شد. این نارامیها سبب شد که ژنرال عبود استعفا داد و یک دولت انتقالی برای حراست از قانون اساسی سودان تشکیل شود این دولت انتقالی انتخاباتی را در سال 1965 برگزار کرد و یک دولت ائتلافی به رهبری حزب امه و محمد احمد محبوب در ژوئن سال 1965 تشکیل شد؛ اما چون حکومت محبوب نتوانست سیاستهای اصلاحی خود را به صورت موثر به اجرا در آورد گروهی از افسران به رهبری ژنرال جعفر نمیری قدرت را از طریق یک کودتا در سال 1969 بدست گرفت. آنها سیاست تک حزبی با مرام سوسیالیستی را پیشه خود کردند بعداً این گروه از احزاب مرام خود را به اسلام تغییر دادند و مشی حکومتی خود را اسلام اعلام کردند. در فوریه 1972 ژنرال نمیری موافقتنامه صلح با شورشیان جنوب امضاء کرد. این موافقتنامه به توافقنامه آدیس آبابا شهرت یافت و نوعی خودمختاری به شورشیان جنوب می داد. با این توافق صلح به مدت 11 سال محقق گردید، اما در سالهای آخر حکومت نمیری، کشف نفت در جنوب کشور سبب شد که وی قرارداد آدیس آبابا را لغو و با ملغی کردن خودمختاری جنوب درصدد الحاق بخشهایی از سرزمینهای جنوب که دارای ذخایر نفت هستند به مناطق شمالی برآید. علاوه بر آن تحت تأثیر حسن الترابی رهبر آن زمان اخوان المسلمین، نمیری مبادرت به اعمال قوانین شریعت اسلامی در سراسر کشور کرد. همه این مسائل سبب شورش و بروز جنگ دوم بین منطقه جنوب و شمال سودان شد. این قدمها در کنار قواعد مربوط به نحوه مالکیت زمین برپیچیدگی جامعه سیاسی و نحوه حکومت در سودان می افزاید.¹

سرانجام پس از 16 سال، حکومت ژنرال نمیری در آوریل 1985 توسط گروهی از افسران سقوط کرد. شورای نظامی به رهبری ژنرال سیوار الذهب² مدیریت کشور را به دست گرفت و با برگزاری انتخابات آزاد زمینه پیروزی حزب امت فراهم شد و صادق المهدی نخست وزیر شد که حکومتش 4 سال بیشتر به طول نینجامید. جنگ در جنوب خشکسالی و گسترش بیابانها از جمله مهمترین چالشهای حکومت صادق المهدی بود. نهایتاً رئیس جمهور فعلی سودان عمرالبشیر با یک کودتا در سال 1989 با همکاری اخوان المسلمین حکومت را در دست گرفت. حکومت نظامی سختگیرهای خود را تشدید کرد.

1. Douglas, Johnson, opcit.

2. Siwar Al-dahab

حکومت فعلی سودان یک حکومت نظامی است که در آن افسران نظامی و مخصوصاً شخص عمرالبشیر از قدرت زیادی برخوردارند. سرکوب مخالفان، زندانی کردن معترضان و مصادره اموال آنها بخشی از اقداماتی است که عمرالبشیر برای سرکوب مخالفان بکار گرفت. عمرالبشیر نیز مانند ژنرال نمیری بسیار تحت تاثیر جبهه اسلامی و حسن الترابی بود و از همان سال 1989 سیستم قضایی و قانونی به نحو چشم گیری تغییر یافت تا مطابق نقطه نظرات حزب حاکم از اسلام سیاسی باشد. بنابراین گسترش قواعد اسلامی مورد نظر حکومت در سراسر کشور ادامه یافت. پایگاه ایدئولوژیک حزب حاکم با تدوین و اجرایی شدن قانون اساسی جدید در سال 1998 اصلاح شد و انتخاباتی در همین سال برگزار شد؛ اما قانون اساسی 1998 همچنان بیانگر ایدئولوژی سختگیرانه ای است که تا حدودی حقوق اساسی را فراهم و تضمین و یک سیستم حکومتی فدرال را به وجود می آورد. انتخابات سال 1998 توسط بیشتر احزاب مخالف مورد تحریم واقع شد و همین مسئله سبب انتخاب عمرالبشیر برای پنج سال دیگر شد. و حزب مورد حمایت وی 340 کرسی از 360 کرسی پارلمان را به دست آوردند. ترابی رئیس مجلس گردید و اعضای حزب پستهای کلیدی و قومی را در حکومت ارتش، نیروهای امنیتی، قضایی و مطبوعاتی و نهادهای آکادمیک بدست آوردند (Jendia, 2002). در سال 1999 نبردهای داخلی بین حزبی سبب انشقاق در کنگره ملی شد که عمرالبشیر حالت فوق العاده در سودان اعلام کرد و قانون اساسی را به حالت تعویق درآورد. در نتیجه سیستم فدرالی هم از بین رفت. ترابی با جدایی از حزب حاکم مبادرت به تاسیس حزبی تحت عنوان کنگره خلق کرد. همراهان دوستان و نزدیکان ترابی در سال 2001 همگی از پستهای دولتی اخراج شدند. و در همین سال حسن الترابی بازداشت شد و وی و تعداد زیادی از همفکرانش هنوز هم متهم به انجام کودتا هستند و در بازداشت به سر می برند.

آن تاریخ به بعد حکومت دیکتاتوری عمرالبشیر در سودان تثبیت شد و ساختار حکومتی سودان به نحوی است که تاثیر قدرت نظامیان خیلی زیاد می باشد. با توجه به این ساختار حکومتی کلی سودان، نحوه توزیع قدرت در ایالات و نحوه ارتباط ایالات با حکومت مرکزی نیز می تواند در زمینه ریشه های اختلاف در دارفور بیشتر روشنگر باشد دارفور منطقه ای به مساحت 250 هزار کیلومتر و جمعیت 6 میلیون در منطقه غرب سودان قرار دارد. این منطقه از نظر اداری به سه بخش تقسیم می شود که هر یک از بخشهای آن توسط یک والی اداره می شود. والی نیز از سوی حکومت مرکزی منصوب می شود. مردم دارفور اکثراً مسلمان هستند اما از نظر قومیت و زبان و فرهنگ و شغل با یکدیگر متفاوت هستند معیار تمایز مردم در

دارفور، دو عامل زبان و قومیت است. برخی از اهالی دارفور عرب زبانند برخی دیگر زبان افریقایی دارند و فقط عربی را بعنوان زبان رسمی صحبت می کنند. عامل تمایز دوم آنها بیشتر ماهیت شغلی دارد و اهالی دارفور را به کشاورزان و کسانی که مرتع دارند و دامدارند تقسیم می کند ترکیب این دو معیار به شرح ذیل است کشاورزان بومی که افراد غیرعرب هستند، بیشتر از سه نوع قومیت فور، زغاوی و مانسالیست هستند در حالی که گروههای عرب بیشتر چادرنشینان دامدار عرب هستند؛ اما در عین حال برخی از گروههای غیر عرب نیز برای خود دامدارند و برخی از عربها نیز در نتیجه تحولات اخیر زمین دار شده اند. بنابراین در دارفور واژه شبه چادرنشین و شبه کوچ نشین¹ برای آنان استفاده می شود (Dewaal, 1989, p20).

حکومت مرکزی سودان همانطور که بیان شد یک حکومت دیکتاتوری نظامی است که ژنرال عمرالبشیر در رأس آن قرار دارد. این حکومت پایگاه اصلی اش «جبهه ملی اسلامی»² است که متشکل از مسلمانان عرب شمال سودان می باشند. در حالیکه بیشتر مردم جنوب و مرکز سودان گروههای افریقایی هستند که مذهبشان مسیحی یا روح پرستی است. بحث مربوط به اختلافات مذهبی یکی از علل جنگهای شمال و جنوب است (International Report, 1995). اما در خصوص بحران دارفور باید این نکته را یادآور شد که غالب مردم دارفور مسلمان هستند بنابراین بحث اختلافات مذهبی به عنوان عامل بحران کم رنگ می شود. وضعیتی که در دارفور حاکم بدین نحو است که دارفور منطقه ای است که از نظر مذهبی یکپارچه مسلمان هستند؛ اما از نظر قومیتی ترکیبهای متفاوتی در آن وجود دارد. بیش از 30 گروه قومی در دارفور وجود دارد. اما از نظر کلی آنها را برخی منابع به دو دسته 1- عرب 2- افریقایی تقسیم می کنند. عربها بیشتر در شمال و جنوب دارفور زندگی می کنند. در حالی که در مرکز افریقاییها زندگی می کنند (Ofahey, 2004).

بحران اخیر دارفور ریشه در دهه های متمادی بی عدالتی و به حاشیه راندن قومیتهای افریقایی از سوی حکومت مرکزی و عربها دارد. بر این عوامل باید بحث کمبود منابع آب و زمین حاصلخیز گسترش خشکسالی و نزاع بر سر منابع را نیز باید افزود این عوامل به تفصیل در بررسی بحران از نظر سطح خرد توضیح داده شد. در این بخش نقش حکومت در بحران بررسی می شود.

1. Semi nomadic
2. National Islamic Front (NIF)

والی و حاکمان مناطق مختلف دارفور از سوی حکومت مرکزی تعیین می شوند. و به همین دلیل هرگونه عمل آنها به حکومت مرکزی نسبت داده می شود و تبعیضها و نابرابریهایی که بین اعراب و غیر عربها وجود دارد به حساب حکومت گذاشته می شود. خشکسالیهای متمادی در شمال و گسترش بیابان در این مناطق دارفور سبب شد که چادرنشینان شمال به سمت جنوب حرکت کنند در جنوب درگیریها بین قبایل کشاورز و دامداران شمال بر سر منابع شکل گرفت. در این میان نقش حکومت و مداخله آن در این وضعیت سبب پیچیده تر شدن وضعیت گردید.

ساختارهای تشکیل شده توسط شورشیان در قالب دو جنبش ظهور یافت. این دو جنبش عمدتاً از گروههای افریقایی بودند که دارای نژاد غیرعرب می باشند و هویت خود را در مبارزه با حکومت مرکزی و جلوگیری از تداوم سلطه اعراب بر کشور و تخصیص منابع به نفع آنها اعلام داشتند. این دو جنبش که عبارت بودند از جنبش آزادیبخش سودان (SLM) و جنبش عدالت و برابری (JEM) در سال 2003 ظهور یافتند. هر دو گروه بر این نکته تاکید کردند که منطقه دارفور از تخصیص منابع حکومت مرکزی چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی دور افتاده است (Youngs, 2004, P.8). در بررسی ساختاری منازعه از نظر داخلی نویسندگان غربی معتقدند که ساختار شورشیان یک ساختاری است که با استفاده از واقعیهایی موجود سعی در جلب حمایت نیروهای منطقه ای دارد آنها اهداف ساختاری جنبش را به نحوی تعریف کرده اند که منطقه دارفور را به عنوان یک منطقه پیرامونی در نظر می گیرند که خود را قربانی تبعیضات اعمال شده از سوی ساختار حکومتی مرکز یعنی حکومت البشیر و سیستم والیهای حکومتی می داند. دخالت والیهای منصوب حکومت در منطقه دارفور نیز مزید بر علت شده است که هرگونه بی عدالتی و تبعیضی به حساب حکومت گذاشته شود پایان مسئله حل و فصل اختلافات از طریق سستی و بحث خاتمه دادن به بحث اختلافات توزیع زمین از طریق دخالت حکومت سبب شده است که مردمی که مورد ستم واقع شده اند ریشه این بی عدالتیها را در حکومت ببینند و به همین دلیل به شدت جذب گروههای شورشی شدند. (ICG report, 2004) از طرف دیگر وجود حقایق زیاد از جمله تبعیض عینی بین دهکده های عرب در دارفور و دهکده های غیرعرب، حرفهای جنبشهای شورشی را برای مردم به حقیقت نزدیکتر کرده است.

از طرف دیگر گروههای شورشی اقداماتی جهت سازماندهی خود و جذب نیروهای مردمی کردند. هدف اعلام شده همه آنها شورش علیه تبعیض و به حاشیه رانده شدن و عدم توجه به

قومیت‌های غیرعرب در منطقه دارفور بود. مردم روستاهای تحت ستم از قبایل غیرعرب به زودی جذب نیروهای شورشی شدند و این نیروهای شورشی با بسیج مردم و مسلح کردن آنان نیروی عظیم علیه حکومت ایجاد کردند. هر دو گروه شورشی هدف خود را محدود به مبارزات قبیله ای نکردند بلکه با طرح شعارهای کلی مانند برابری برای همه گروهها (Moham Suleiman, pp 39-50)، دامنه طرفداران خود را گسترش دادند. از لحاظ پایگاههای حمایتی این دو حزب نیز باید توجه کرد که بنا بر شواهد و مدارک و گزارشهای محققین بین المللی جنبش آزادیبخش سودان (SLM) ارتباطاتی با شورشیان جنوب کشور سودان دارد و از نظر گرایشهای سیاسی به آنها نزدیک و تا حدودی می توان گفت از آنها خط دهی فکری می شود. اما جنبش عدالت و برابری (JEM) پایگاههای در طرفداران اسلام سیاسی دارد (UN Report, 2004, p.12). بنا به برخی منابع، ارتباطاتی بین جنبشهای شورشی و شخصیت‌های ناراضی سودانی از جمله شخصیت‌های با نفوذ اسلامی مخالف ژنرال عمر البشیر، با گروههای شورشی وجود دارد. در این زمینه توجه به گزارش معاون امور افریقای وزارت امور خارجه آقای چارلز اسنایدر به کمیته روابط خارجی سنا در تاریخ 15 ژوئن کاملاً گویا است که می گوید: «حمایت برای جنبشهای عدالت و برابری و جنبش آزادیبخش سودان از میان جمعیت غالب مسلمان در دارفور صورت می گیرد. روحانی تندرو سودانی حسن الترابی که در سال 1999 بین وی و عمرالبشیر اختلاف افتاد نیز ارتباطاتی با جنبش عدالت و برابری JEM دارد. علاوه بر آن بیش از 50 درصد از ارتش سودان از منطقه دارفور است و این منطقه خیلی از خارطوم دور نیست. یک شورش موفق در دارفور سبب گسترش شورش در سایر مناطق شمال می شود و به همین دلیل دولت سودان چنان روش بی رحمانه ای را در سرکوب شورشیان در پیش گرفته است و حکومت سودان مصمم است که به هر هزینه ای شورش در دارفور را سرکوب نماید (Snyder, 2004).

همانطور که بیان شد حساسیت منطقه دارفور و رقابتهای ساختاری که بین سیاستمداران در دستگاههای حکومتی سودان وجود دارد نیز از عوامل ایجاد بحران است. اختلافات عمرالبشیر و حسن ترانی و تلاشهای حسن ترانی جهت اعمال فشار به رژیم حکومتی سودان که با لغو قانون اساسی، عمر البشیر، یکه تاز میدان آن است از جمله عواملی است که سبب تشدید بحران شده است. جنبش عدالت و برابری JEM مخصوصاً به شدت تحت تاثیر رهبر تندرو مذهبی سودان قرار دارد. از طرف دیگر جنبش در دارفور و شورش در این منطقه نیز یک

ناآرامی صرف نیست بلکه چون در زمینه رقابتهای سیاسی عمرالبشیر و رقیب سرسخت آن حسن الترابی معنا پیدا می کند. حکومت نیز با تحریک سایر قبایل و ایجاد گروههای شورشی جنگاوید در صدد است که از هر طریق ممکن این شورش را فروکش نماید. در راستای این رقابتها شبه نظامیان جنگاوید از هر وسیله ای استفاده کردند تا نسبت به سرکوب شورشی و حامیان آنها در روستاهای مختلف جلوگیری کنند. از طرف دیگر شورشیان نیز با اعلام دستور کارهای گسترده و بسیج عامه مردم جنگی تمام عیار را دامن زدند.

گزارشهایی که فجایع انسانی را در دارفور مورد بررسی قرار می دهد به حملات متعدد و غیر متناسب شورشیان و نیروهای مورد حمایت سودان علیه غیرنظامیان، قتل و کشتار غیر نظامیان، تجاوز به نوامیس، به آتش کشاندن دهکده ها، از بین بردن منابع، مصادره اموال و دارائیه و چارپایان و مزارع اشاره دارند. عمده انتقاد گزارشهای بین المللی متوجه بی رحمی بی اندازه و غیر قابل پیگیری نیروهای شبه نظامی جنگاوید مورد حمایت دولت است.¹

بعد از تشدید بحران در منطقه دارفور ساختار نیروهای درگیر در بحران را می توان به شکل زیر بیان کرد. از طرف حکومت سودان، تمام بخشهای نیروهای مسلح سودان، سرویس اطلاعات و امنیت ملی سودان که مسئول طراحی و اجرای سیاستهای مقابله با شورشیان را به عهده داشت و به بالاترین مقامات سودان و شخص عمرالبشیر از نظر سازمانی در تماس بود و گروههای شبه نظامی جنگاوید که مورد حمایت حکومت بود، ایفای نقش می کردند.

از طرف گروههای شورشی نیز دو جنبش آزادیبخش سودان و جنبش عدالت و برابری با جذب نیروهای مردمی و حامیان قبیله ای ایفای نقش می کردند.

ارتش سودان یک ارتش متعارف است که طبق قانون اساسی سودان وظیفه آن حفاظت از امنیت داخلی و حراست از کشور است.² ارتش دارای سه بخش نیروهای دفاعی مردمی و نیروهای اطلاعاتی مرزی، نیروی دریایی و نیروی هوایی است. تعداد ارتش سودان 200 هزار نفر است نیروهای پشتیبانی آن قدرت پشتیبانی 60 هزار نیرو را دارند. فرمانده کل نیروهای ارتش شخص ژنرال عمرالبشیر است هر چند وی برخی دستورات عملیاتی را به وزیر دفاع واگذار می کند. ستاد کل نیروهای مسلح، مرکب از پنج معاونت است که از طریق وزیر دفاع منصوب می شوند و شامل معاونت عملیات، لجستیک، اداری، آموزشی و روحیه نظامی

1. Situation of human right in the darfur region of the Sudan, report of the high commissioner for Human Rights E/CN4/2005/3, 7 May 2004.

2. Article 122 part VII constitution of Sudan.

می باشد. این پنج معاونت و وزیر دفاع ستاد فرماندهی نیروهای دفاعی و نظامی سودان را به عهده دارند (UN report, 2005, p27).

آماردقیقی از ساختار و تعداد نیروهای مشارکت کننده در جنبشهای شورشی وجود ندارد؛ اما براساس گزارشات موجود این نیروها مانند همه شبه نظامیان و شورشیان ارتباطات پیچیده درون گروهی خود را داشته و فرماندهان آنها نیز ارتباطات خود را با ناراضیان حفظ کرده اند. در این زمینه حکومت سودان در موارد زیادی حسن ترابی را متهم به داشتن ارتباط با جنبش عدالت و برابری کرد و در سال 2004 وی را به همراه تعدادی از افسران عالیرتبه نظامی بازداشت و آنها را متهم به انجام طراحی برای یک کودتا علیه دولت سودان کرد (CRS report, 2004).

ساختار نیروهای دولتی درمنارعه دارفور را می توان در نمودار ذیل خلاصه کرد.

- نیروی هوایی
- 1- نیروهای مسلح : - نیروی دریایی
- نیروی دفاع مردمی
- وزیر کشور
- ژنرال عمرالبشیر _ معاون رئیس جمهور _ وزیر دفاع _ 2- نیروهای اطلاعاتی: - نیروهای اطلاعاتی داخلی
- (رئیس جمهور) (علی عثمان طاها) - وزیر دولت - نیروهای اطلاعاتی فرامرزی
- 3- گروههای شبه نظامی جنجاوید: - شبه نظامیان سواره
- شبه نظامیان پیاده
- نیروهای داوطلب

ساختار نیروهای شورشیان در منارعه دارفور را نیز می توان در نمودار ذیل خلاصه کرد.

- 1- مردم شاکی از تبعیضات قبیله ای: - برخی ارتباطات با شورشیان جنوب
- _ جنبش آزادیبخش سودان (SLM)
- مردم ناراضی و معترض:
- 2- مردم ناراضی با گرایشهای اسلامی: - نیروهای تندرو مسلمان غیر عرب
- حسن الترابی و برخی افسران
- _ جنبش عدالت و برابری (JEM)

به هر حال در خلال بحران این دو ساختار در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و بنا به وضعیت نبرد و حجم کسب پیروزی توسط یکی از طرفین، طرف مقابل از نیروهای دیگر خود استفاده کرد. اما در جبهه شورشیان نوعی اتحاد وجود دارد و مبارزات خود را با هدف کسب برابری و رفع تبعیض ادامه می دهند. بعد از پیروزیهای اولیه شورشیان در سال 2003 در منطقه الفشیر، رئیس جمهوری سودان تصمیم گرفت که به هر قیمتی که شده است نیروهای شورشی را در هم بکوبد و به همین دلیل از تمام نیروهایش استفاده کرد. ارتش نقش کم رنگ تری گرفت و نیروهای اطلاعاتی نقش پررنگ تری یافتند و با طراحی نیروهای جنجالی و انجام عملیاتهای اطلاعاتی نقش محوری را در هماهنگیها گرفت و علی عثمان طاها نیز از طرف رئیس جمهور مسئولیت هماهنگی سرکوبی کامل شورشیان و هماهنگی همه نیروهای اطلاعاتی و نظامی را به عهده گرفت (Ibid CRS4).

همانگونه که بیان شد بحث بحران دارفور و عوامل موثر در آن از پیچیدگی خاص خود برخوردار است و لایه هایی از مباحث رقابتهای قومی، رقابتهای مذهبی تا حدودی، بحث نابرابری و تبعیض در اختصاص منابع را در بر می گیرد (Tar, 2006, p423). دخالت دولت در بحران دارفور و سیستم حکومتی دیکتاتوری که خود را فعال مایشاء می داند سبب شد که بر پیچیدگی بحران افزوده شود و شدت فجایع انجام شده در منطقه دارفور نیز به حد غیرقابل تصویری برسد. سرکوب شدید نیروهای شورشی که شعارشان عدالت و برابری بود توسط دستگاههای دولتی سبب شد که مردم معترض دولت را مقصر اصلی همه نابرابریها تلقی کرده¹ که حاضر نیست نه تنها کاری برای رفع نابرابری انجام دهد، بلکه برعکس با استفاده از تمام ساختار دولتی به سرکوب خواسته مردم می پردازد (Ibid).

4. بررسی بحران دارفور در سطح کلان

در دو قسمت قبلی در سطح خرد و سطح فردی به بررسی بحران دارفور پرداخته شد. سپس موضوع و ریشه های بحران را در سطح میانی یعنی در چارچوب پیچیدگیهای ساختار حکومتی و داخلی سودان و ساختار مبارزاتی شورشیان بررسی می شود و نقش ساختار و نحوه تمرکز قدرت و بازیگران عمده داخلی را مورد بررسی قرار می گیرد. در این قسمت به

1. Sudan crisis, in our silence, Amnesty Report 18 June 2004.

بحران در سطح کلان می‌نگریم و عوامل موثر کلان بین‌المللی¹ را در بحران دارفور مورد بررسی قرار می‌دهیم.

برای بررسی موضوع در سطح کلان و سیستمی باید موضوع در سطح سیستم² و زیر سیستمهای³ منطقه‌ای بررسی شود. در سطح سیستم باید معادلات کلان سیستم را و در سطح زیر سیستم نیز رقابتهای دول منطقه‌ای را بررسی گردد. بعد از پایان جنگ سرد در سطح سیستم نقطه عطف بسیار مهمی در تغییر ساختارهای سیاست بین‌الملل، نقش‌ها و کار ویژه‌های دولت‌ملت‌ها و همچنین سازمانهای بین‌المللی بوجود آمد.

بسیاری از اندیشمندان ساختار نظام بین‌الملل را یک کلیت می‌دانند و معتقدند که ساختار در وهله اول با تعامل واحدها شکل می‌گیرد؛ اما بعد از شکل گرفتن رفتار دولتها را تعیین می‌کند (Waltz, 1979, pp 74-80).

ساختارهای سیاسی در نظام بین‌الملل براساس سه مؤلفه تعریف می‌شدند: اصل سازمان دهنده، تعیین کارکردهای واحدها یا اجراء و توزیع توانمندیها. اصل سازمان دهنده در نظام بین‌الملل آثارش است بنابراین سیستم خودیار می‌باشد. در نظام بین‌الملل بر خلاف نظام داخلی تفکیک وظایف برای کشورها وجود ندارد. بنابراین در سیستم بین‌الملل بیشترین و موثرترین ویژگی اثرگذاری که وجود دارد بحث توزیع توانمندیهای کشورها و نحوه توزیع قدرت کشورها است (Ibid pp 88-101).

بعد از فروپاشی شوروی تغییرات گسترده‌ای در سطح ساختار نظام بین‌الملل رخ داد که می‌توان آنها را به نحو ذیل خلاصه کرد:

1. فروپاشی یکی از ابرقدرتها و پایان نظام دو قطبی؛
2. تحول در نقش بین‌المللی آمریکا و گرفتن نقش رهبری جهان؛
3. روند بین‌المللی آزادسازی سیاسی و اقتصادی؛
4. احیاء هویت‌های ملی، قومی و مذهبی و تلاش جهت خودمختاری واحدهای کوچکتر (Faour, 1993, p7).

1. System International system.

2. System level.

3. Subsystem level

سیستم بین‌المللی جنگ سرد شکل دهنده عمده مناسبات غیر متقارن و متقارن در هر منطقه بود. اما با پایان جنگ سرد، الگوی مناسبات بین‌المللی تغییر کرد و نظم جدید شکل دهنده روابط در سطح منطقه گردید. بنابراین نوعی منطقه‌گرایی نیز از دل نظم بعد از جنگ سرد پدید آمد. و نوعی مجموعه‌ها و نظمهای منطقه‌ای شکل گرفت که بازیگران در سطح منطقه نیز به تأثیرگذاری بر روی هم پرداختند (Lake, pp 47-51).

با توجه به این مقدمه بررسی کلان بحران دارفور باید نقش، منافع و اهداف بازیگران سیستمی و زیر سیستمی را در منطقه دارفور مورد بررسی قرار داد.

منطقه شاخ آفریقا همواره شاهد رقابت شدید قدرتهای بزرگ مخصوصاً آمریکا و شوروی در دوران جنگ سرد بوده است. با کودتای نظامی در اتیوپی در 1974 نفوذ شوروی افزایش یافت. بدنبال آن آمریکا با ترغیب سومالی این کشور را وارد کرد که شوروی را از دسترسی به پایگاههای دریایی محروم و آنها را در اختیار نیروی دریایی آمریکا قرار دهد. این رقابتهای همواره ادامه یافت تا اینکه با فروپاشی شوروی رقابتهای شکل دیگری گرفت و با گسترش و توسعه تهدیدات جدید از جمله بزرگ شدن خطر تروریسم و دست یافتن کشورهای منطقه به نفت، کشورهای بزرگ به منطقه، مخصوصاً کشور سودان علاقه مند شدند. سودان با بیش از 2/5 میلیون کیلومتر مربع بزرگترین کشور آفریقایی است که در منطقه حساس شاخ آفریقا واقع شده و از اهمیت ویژه‌ای برای قدرتهای بزرگ برخوردار است. آمریکا به عنوان هژمون دوران بعد از جنگ سرد منافع ویژه‌ای در منطقه شاخ آفریقا و مخصوصاً سودان دارد. در اواسط دهه 1990 با اکتشاف نفت در منطقه سودان و همچنین گسترش بنیادگرایی و موج ناشی از حوادث یازده سپتامبر و احتمال وجود ارتباطات بین تروریستها و عناصری در سودان منافع آمریکا در سودان افزایش یافت. بنابراین سودان به عنوان یکی از مکانهای هدف برای اقدامات ضد تروریستی مورد توجه آمریکا واقع شد.

کشورهایی که قبلاً مستعمره آمریکا بودند در اواخر دهه 90 و اوایل قرن جدید در معرض کمکهای نظامی آمریکا قرار گرفتند (ICG report, 2003, p16). از اواسط دهه 1990 منافع آمریکا در تهیه و تضمین نفت از جاهای متفاوت سبب شد که بحث تامین نفت از آفریقا در محاسبات انرژی آمریکا جایگاه خود را پیدا کند. به همین دلیل برآورد انرژی آمریکا این است که تضمین نفت آمریکا از آفریقا از 14% فعلی در کمتر از یک دهه به 25% برسد (Morrison, 2004, p22) جنگ شمال و جنوب سودان و بحران دارفور سبب افزایش توجه و منافع آمریکا در منطقه سودان شد تا از طریق آن بتواند اهرمی برای اعمال فشار و یافتن جای

پای محکمی در منطقه استفاده نماید. در این زمینه علاقه گروههای غیردولتی مسیحی در آمریکا و اعمال فشار آنها به همراه گروههای نفتی و گروههای تسلیحاتی، سبب شد که در سیاست خارجی آمریکا مسائل مربوط به سودان و دارفور اهمیت ویژه ای بیابد. تا جایی که این کشور از جنایات انجام شده در دارفور به عنوان « نسل کشی»¹ نام برد تا بتواند با بسیج افکار عمومی داخلی و خارجی نیروی عظیمی را جهت دخالت در بحران و رسیدن به اهداف مورد نظر خود ایجاد نماید (Ibid, p74). به همین دلیل خانم رایس در صحبت‌هایی اشاره می کند: «برای 60 سال کشورم آمریکا، ثبات را به قیمت دموکراسی در منطقه پیگیری می کرد اما هیچکدام را بدست نیاوردیم اکنون ما روش دیگری انتخاب کرده ایم از خواستههای دموکراتیک همه مردم در هر کجای دنیا حمایت می کنیم»² بنابراین آمریکا از جنبشهای شورشی با عنوان حمایت از دموکراسی حمایت به عمل آورد و تلاش کرد با مداخله در بحران دارفور ضمن ضعیف کردن دولت بنیادگرای عمرالبشیر که سودان را محل امنی برای تروریستها کند. زمینه تحقق دموکراسی و خواست گروههای شورشی و به نوعی تجزیه سودان دست یابد و از این طریق حکومت‌های قابل کنترل تری برای آمریکا ایجاد کند علاوه بر آن بنیادگرایی و اسلام گرایی در قالب مسائلی مانند قومیت گرایی، عدالت، مساوات، دموکراسی و بهره برداری از حقوق سیاسی اقتصادی برابر به نوعی تضعیف کند.

پس از اوجگیری درگیریهای مسلحانه بین شورشیان و نیروهای دولتی و افزایش روزافزون تلفات و فجایع انسانی کشورهای غربی، سازمانهای بین المللی و دول قدرتمند وارد میدان شدند. آمریکا نقش برجسته ای را با اهدافی که از قبل بیان شد در بحران دارفور و حمایت از شورشیان ایفا کرد. آمریکا با طرح جنبه های حقوقی، فجایع انسانی در دارفور، نسل کشی نامیدن جنایات جنجاویدها و اعلام اینکه جنجاویدها از سوی دولت حمایت می شوند و مسئولیت این نسل کشی و جنایات به عهده دولت سودان است نقش رهبری تلاشهای جامعه جهانی را علیه سودان ایفا کرد. در نتیجه تلاشهای آمریکا و سایر دول قدرتمند نماینده ویژه ای از سوی دبیرکل در سودان تعیین شد تا با بررسی بحران دارفور زمینه کاهش آلام مردم را فراهم آورد (Plenge, 2006, p15-17). شورای امنیت مبادرت به صدور چندین قطعنامه نمود که از جمله این قطعنامه ها می توان به قطعنامه 1556 در 30 ژوئن 2004، قطعنامه 1564 در 19

1. Genocide

2. Reuters, Cairo, 20 June 2005.

سپتامبر 2004 قطعنامه 1591 در 29 مارس 2005 قطعنامه 1593 در 1 آوریل 2005 قطعنامه 1706 در 31 اگوست 2006 اشاره کرد. در تصویب این قطعنامه ها که سبب بین المللی شدن شدید بحران دارفور شد آمریکا و انگلیس نقش محوری را داشتند. به هر حال باید توجه داشت که دولت اسلامگرای سودان در مرکز سیاستهای خاورمیانه ای آمریکا قرار داشت. آمریکا تلاش کرد که برنامه های بازسازی یا دیگر سازی حاکمیت را در قبال این کشور در پیش گیرد. درج نام این کشور در لیست تروریسم از سوی آمریکا، حمله به یک داروخانه در خارطوم به اتهام کمک به تروریستها، توسط آمریکا و دیگر فشارهای جهانی در راستای تغییر رژیم سودان یا تغییر رویکرد سیاسی این کشور اتخاذ شده است. ایالات متحده با تمسک به بحرانهای داخلی این کشور، مخصوصاً بحران دارفور تلاش خود را برای تجزیه این کشور متمرکز کرده است. جنگ 20 ساله دولت مرکزی سودان با شورشیان جنوب و امضای پیمان صلح با جنوبی ها که ابتکار عمل آن در دست آمریکا بود، زمینه را برای جدایی جنوب سودان از این کشور مهیا ساخت. اقدامی که احتمال آن در هنگام انجام انتخابات سال 2011 بسیار محتمل است. اگر دخالتهای آمریکا و انگلیس نبود بحران آمریکا می توانست در سال 2006 در ابوجا با مشارکت اتحادیه آفریقا خاتمه یابد؛ اما آمریکا و انگلیس علاوه بر هدف دستیابی به تجزیه سودان، بدنبال دستیابی به ذخایر نفت سودان، کنترل منطقه دارفور، جلوگیری از رشد اسلامگرایی، دستیابی به ذخایر اورانیوم و مس سودان است. شایان توجه است که سودان در زمره سه کشور اول دارای ذخایر اورانیوم و چهارمین کشور دارای ذخایر مس است. علاوه بر همه، این دلایل همجواری سودان و همسایگی آن با هفت کشور آفریقایی، موقعیت ژئواستراتژیک ممتازی را برای سودان بوجود آورده است که آمریکا و به تبع آن انگلیس نمی توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند (امیری، 1385).

از جمله سایر قدرتهایی که در سطح سیستمی در این بحران نقش آفرین بودند کشورهای چین و روسیه می باشند. این دو کشور تقریباً مواضع مشابهی در خصوص تحولات سودان و بحران دارفور دارند اگر چه چین با اعزام فرستاده ویژه به سودان موافقت کرد؛ اما هدفشان این بود که به نوعی سودان را وادار کنند که در مقابل تلاشهای بین المللی از خود نرمش نشان دهد؛ اما بخاطر رقابتهای بین آمریکا و این دو کشور مخصوصاً رقابتهای چین و آمریکا بر سر دستیابی به منابع نفتی سودان سبب شد که این کشور با تلاشهای آمریکا جهت انزوای بیشتر سودان همراهی نکند. چین از طرف دیگر خواهان یافتن جای پا در منطقه آفریقا برای کسب بازار مصرف و بازار وسیع مواد اولیه است که بخاطر اقتصاد رو به رشد چین این کشور را به

عنوان رقیب جدی آمریکا مطرح می‌سازد به همین دلیل دو کشور چین و روسیه تلاش کردند تا با مانع تراشی و اتخاذ سیاستهای تأخیری در مقابل تلاشهای آمریکا برای بسیج جامعه بین‌المللی در بحران دارفور، از نفوذ آمریکا در این منطقه حساس کم کنند. آنها در همه قطعنامه‌های اتخاذ شده در شورای امنیت رأی ممتنع دادند و به نوعی رسماً نارضایتی خود را از اعمال فشارهای زیاد در خصوص بحران دارفور سودان اعلام داشتند (امیری، آذر 85).

فرانسه از جمله سایر کشورهایی است که نسبتاً منافع و علایق زیادی در منطقه آفریقا دارد؛ اما در عین حال از مقابله مستقیم با آمریکا در بحران دارفور پرهیز کرد و تلاشهای آمریکا را در سطح بین‌المللی مورد حمایت قرار داد. شایان توجه است که سودان نسبتاً مستعمره انگلیس بوده و فرانسه در این کشور سوابق استعماری ندارد؛ البته در کشورهای حاشیه‌ای و هم‌مرز با این کشور دارای علایقی است. فرانسه همواره کوشیده است تا از طریق برگزاری اجلاس کن‌زمینه را برای مهار بحران و افزایش نفوذ خود در سودان فراهم سازد. در این اجلاس که بنا به دعوت ژاک شیراک انجام شد، رؤسای جمهور سودان چاد و آفریقای مرکزی موافقت کردند که از شورشیانی که به خاک سایر کشورها حمله می‌کنند حمایت نکنند. ژاک شیراک همچنین تلاش کرد تا برای مقابله با تهدیداتی که از سودان ناشی می‌شود مخصوصاً در زمینه تروریسم، درخواستهای جامعه بین‌المللی را برای پذیرش نیروهای حافظ صلح بپذیرد.

اتحادیه اروپا نیز با برگزاری جلسات و صدور بیانیه‌هایی موضوع دارفور را همواره در کانون توجه خود داشته است و با صدور قطعنامه‌های متعدد و اعمال تحریمهای متعدد علیه سودان، خواستار تن دادن این کشور به قطعنامه‌های شورای امنیت است (Plenge, 2006, pp 17-20).

می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که در سطح سیستمی تلاشهای غربیها بویژه آمریکا و انگلیس در اعمال فشار و کمک به تجزیه سودان، کمک به شورشیان و بین‌المللی کردن بحران با هدف دست یافتن به منابع، مقابله با تروریسم و اسلام‌گرایی است. در مقابل این روند مقاومت روسیه و چین وجود دارد که آنها هم بخاطر عدم دستیابی رقیب به این اهداف و در مقابل یافتن جای پای برای نفوذ و بهره‌برداری از منابع آفریقا تلاش می‌کنند. از نظر ژئوپلیتیک نیز سودان برای آمریکا هم در قالب طرح خاورمیانه بزرگ و ریشه کن کردن افراط‌گرایی اهمیت دارد هم در قالب سناریوی تجربه «گام به گام» با فراهم آوردن زمینه تجزیه سودان علاوه بر یافتن جای پا برای اعمال نفوذ، خطر افراط‌گرایی، تروریسم و تهدید منافع آمریکا نیز از بین

می رود. برخی تحلیل گران معتقدند که بزرگنمایی آمریکا در خصوص بحران دارفور با این هدف صورت پذیرفته که مسئله جدایی و تجزیه جنوب که با موافقتنامه 2005 زمینه آن فراهم شد، تحت الشعاع قرار گیرد (امیری مهر 86). از طرف دیگر اکتشاف و استخراج نفت در سودان از سال 1996 توجه چین را به این منطقه دو چندان کرد. شرکت ملی نفت چین به نام سایونیک کنسرسیومی با شرکت ملی نفت سودان و شرکتهایی از هند و مالزی تشکیل داد که 40% از سهام این شرکت در اختیار چین قرار گرفت. با پیگیری شدید این کنسرسیوم اولین محموله نفتی، در سال 1999 صادر شد. در حال حاضر حجم سرمایه گذاری چین در بخش نفت سودان به بیش از 5 میلیارد دلار می رسد و عمده نفت تولید شده نیز به چین صادر می شود بنابراین چین با حمایت زیادی از سودان موضوع بحران دارفور را پیگیری می نماید.

در سطح زیر سیستمی و منطقه ای نیز اقداماتی از سوی کشورهای همسایه سودان و کشورهای آفریقایی انجام شد که در ذیل به بررسی آنها می پردازیم.

در سطح منطقه ای مهمترین کشوری که به دلیل همجواری و ارتباطات و نزدیکیهای قومی و قبیله ای در بحران دارفور نقش آفرین است کشور چاد می باشد. با توجه به اینکه بحران دارفور با معارضة چاد و پس از آن تنش بین دو کشور سودان و چاد گره خورده است. بنابراین ورود این کشور در منازعه دارفور و تلاش برای عدم حل بحران و ناکام گذاشتن معارضة امری طبیعی است.¹ زیرا مقامات چاد از این طریق می توانند اهرم فشار لازم را برای رسیدن به توافق با سودان در زمینه عدم حمایت این کشور از شورشیان چاد به دست آورند. همچنین به دلیل ارتباطات قومی و قبیله ای دو سوی مرز و نزدیکی دارفور به این کشور سبب شده است که کمکهای نظامی فراوانی از سوی مقامات چاد به شورشیان ارائه شود (Prunier, 2005, pp 46-48). در این زمینه اهمیت نقش قبیله زغای و افرادی که از این قبیله در ارتش چاد وجود دارند، حائز اهمیت است (Ibid. p49). اما باید به این موضوع توجه کرد که رئیس جمهور چاد ادیس دبی سعی می کند علاوه بر استفاده از اهرم دارفور به نوعی با انجام یک معامله مسئله حمایت سودان از شورشیان چادی را نیز حل و فصل کند (Ibid. pp49-63).

در سطح منطقه ای باید به این موضوع توجه کرد که سودان با 10 کشور دارای مرز مشترک و با اکثر این کشورها اختلافات مرزی دارد و همین مسئله سبب شده است که آنها از مخالفان دولت سودان حمایت کنند. ریشه اختلافات سودان با همسایگانش به دو عامل باز می گردد.

1. Human Rights wath, opcit. P. 10.

یکی سیاستهای اسلام گرایی سودان و دیگری روابط نزدیک کشور سودان با ایران. این مسائل موجب نگرانی همسایگان سودان یعنی 10 کشور مصر، لیبی، چاد، آفریقای مرکزی، زئیر، اوگاندا، کنیا، اریتره و اتیوپی شده است (جعفری ولدانی، ص 65). بنابراین در سطح منطقه ای باید به این موضوع توجه کرد که تعاملات قومی در فراسوی مرزها، کمک کشورها به قومیت‌های مشابه خود، اختلافات مرزی و رقابت‌های سیاسی اقتصادی منطقه ای سبب شده است که کشورهای منطقه به نوعی به شورشیان دارفور کمک کنند و از طرف دیگر سعی کنند که با مداخله در بحران به نوعی آن را در جهت اهداف و مقاصد خود هدایت کنند.

اولین اقدام در زمینه مواجهه با بحران دارفور برگزاری نشست انجامنا در چاد در آوریل سال 2004 بود. این نشست با ابتکار کشور چاد برگزار شد. البته بعداً توسط اتحادیه آفریقا پیگیری و به نشست آدیس آبابا منجر شد. اجلاسهای بعدی آن در ابوجا، نیجریه برگزار شد. همه این تلاشها با این هدف صورت گرفت که با نوعی میانجیگری مسئله مهار گردد (De Waal, pp29-131). اما به دلیل پیچیدگی بحران وجود بازیگران با سلائق متفاوت در سطح داخلی، منطقه ای و کلان هیچیک از این تلاشهای منطقه ای به نتیجه ای نرسید.

از دیگر اقدامات در سطح منطقه ای، برگزاری اجلاس خاص در قالب اتحادیه آفریقا¹ بود. پس از مقاومت دولت سودان در مقابل فشارهای سازمان ملل و آمریکا، نمایندگان دولت سودان، اتحادیه آفریقا و سازمان ملل طی نشستی در آدیس آبابا برای اجرای طرح سه مرحله ای موافقت کردند. این طرح شامل ارائه کمکهای فنی و مواد غذایی به نیروهای مستقر در دارفور و آوارگان و اعزام یک نیروی مشترک آفریقایی و بین المللی به دارفور بود. سودان روی فرماندهی این نیروها نگرانی دارد. سودان معتقد است فرماندهی باید با نیروهای آفریقایی باشد. این اقدام اتحادیه آفریقا راه را برای آغاز طرح سه مرحله ای و اعزام اقدامات لجستیکی فراهم آورد. به این ترتیب می توان گفت با کمک اتحادیه آفریقا اقدام مهمی در جهت ترغیب سودان به پذیرش نیروهای بین المللی و کمک به آوارگان و قربانیان صورت گرفت (Ibid.p133).

همچنین می توان به اقدامات لیبی در بحران دارفور اشاره کرد. این کشور با هدف اعمال نفوذ مبادرت به دعوت از سران مصر، الجزایر، لیبی و چاد برای برگزاری اجلاس سران در طرابلس کرد. یکی از دستورکارهای این اجلاس راه حلهای حل و فصل بحران دارفور و

1. African Union (AU)

میانجیگری بین چاد و سودان بود. این اجلاس به دلیل عدم حضور عمرالبشیر موفقیت چندانی نداشت؛ اما پس از چندی رئیس جمهور سودان با سفر به لیبی با رهبران شورشیان دارفور دیدار کرد. این دیدار در سال 2006 صورت گرفت و نماینده سازمان ملل در سودان و نیز رئیس جمهور اریتره که در گذشته از سوی دولت سودان به حمایت از شورشیان متهم شده بود نیز شرکت کرد. هرچند پیچیدگی موضوع، رسیدن به یک راه حل فوری را میسر نمی سازد ولی اقدامات همسایگان مخصوصاً لیبی با هدف حل و فصل بحران در سطح منطقه و جلوگیری از بین المللی کردن آن صورت می گیرد. چنانچه قذافی از سیاستهای آمریکا در دارفور انتقاد کرد و تاکید کرد که بحران دارفور به دست خود دولت سودان قابل حل است؛ ولی این منطقه محل رقابت آمریکا و چین برای دستیابی به منابع نفت است.¹

اریتره نیز از دیرباز نقش برجسته ای در تحولات شرق سودان و نیز بحران دارفور ایفا کرده است. واسمره درایتره به عنوان مقر اصلی شورشیان دارفور بوده است. اریتره و سودان برغم حمایتهای اولیه عمرالبشیر از استقلال اریتره به دلیل اختلافات ایدئولوژیک از هم فاصله گرفتند. مقامات اریتره بیشتر گرایشهای سوسیالیستی دارند و ارتباطات نزدیکی نیز با اسرائیل دارند در حالیکه در سودان اسلام گرایی و ارتباط با ایران پیگیری می شود. اختلافات مرزی و حمایت از شورشیان طرف مقابل سبب تیرگی روابط این دو کشور شده است. (ولدانی، ص 67). رئیس جمهور اریتره در سفری به سودان در 1386/2/2 با مقامات عالیرتبه این کشور دیدار و پیرامون حل و فصل بحران دارفور مذاکره کرد. این سفرها و اقدامات دیگر نیز در راستای بهره برداری از بحران دارفور برای حل و فصل اختلافات بین دو کشور بوده است.

مصر نیز که امنیت و استقلال سودان را در امتداد امنیت ملی خود می داند همواره تحولات و بحرانهای سودان را با حساسیت دنبال کرده است. این کشور تلاش کرده است که نوعی نقش برای خود در حل و فصل بحرانهای منطقه ای حفظ نماید. حضور رئیس جمهور مصر در طرابلس برای حل بحران دارفور نیز اقدامی در این راستا ارزیابی می شود. مصر حتی آمادگی خود را برای اعزام 800 سرباز به دارفور برای مشارکت در برقراری امنیت و ثبات را اعلام کرده است.²

1. مصاحبه معمرالقذافی با شبکه خبری الجزیره، خبرگزاری ایرنا 85/12/18.

2. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران 86/6/11

در مجموع می توان گفت که اقدامات زیادی در سطح زیر سیستم منطقه ای برای مواجهه با بحران دارفور صورت گرفته است که از موافقتنامه انجامنا در چاد آغاز شد و با نشستهای بعدی متعددی ادامه یافته است. همه همسایگان سودان در تلاشند که به نوعی در منازعه دارفور نقشی داشته باشند. پیچیدگی منافع و علایق گروههای درگیر در بحران دارفور در سطح ملی، همچنین منافع متعارض کشورهای همسایه در سطح منطقه و علاوه بر آن منافع متعارض در سطح سیستمی رسیدن به یک راه حل جامع برای حل و فصل سریع بحران دارفور با مشکل مواجه ساخته است.

نتیجه گیری

شواهد جمع آوری شده در این تحقیق نشان دهنده اثبات و تأیید هر سه فرضیه است. به طور خلاصه می توان گفت که بحران دارفور دارای ویژگیهای بسیار پیچیده ای است که نشاندهنده چند لایه ای بودن این بحران می باشد. شدت پیچیدگی این بحران، ناگزیر پیچیده بودن راه حل آن را در چند لایه داخلی - منطقه ای و بین المللی در پی دارد. برای این کار باید توجه داشت که در بحران دارفور، بحث کمبود زمین، خشکسالی، وجود احساس تبعیض بین مسلمانان عرب و غیر عرب، اختلاف بین کوچ نشینان و کشاورزان بر سرزمین و مراتع، عدم توزیع عادلانه منابع ملی کشور مخصوصاً نفت، احساس عقب ماندن از چرخه توسعه، فشارهای روانی و سیاسی و پیدایش ذهنیت منفی علیه دولت به دنبال حمایت دولت از قبایل عربی مسلمان از جمله عوامل موثر در سطح خرد در بحران هستند، سیاست حزبی کردن ادارات دولتی، قراردادن شرط عضویت و هواداری از حزب حاکم بعنوان معیاری برای استخدام در ادارات دولتی، به هم زدن سیستم سنتی حل اختلافات ناشی از تقسیم زمین، دخالت دولت در مسائل روزمره مردم با هدف تضعیف سیستم قبیله ای، ساختار حکومتی دیکتاتوری و تمرکز قدرت در دست یک فرد، دولتی کردن منازعه و ایجاد شبه نظامیان جنگاوید توسط دولت، ساختار نامتقارن حکومت در مقابل ساختار مردمی شورشیان از جمله عوامل در سطح میانی هستند که بر پیچیدگی بحران و حل آن می افزایند.

رقابت قدرتهای بزرگ مخصوصاً آمریکا و چین در دستیابی به منابع نفتی سودان، اهمیت استراتژیک سودان، رشد اسلامگرایی در منطقه سودان، تبدیل شدن سودان به محلی برای اجتماع تروریسم رقابت دول همسایه برای اعمال نفوذ در بحران دارفور و بهره برداری از آن

برای حل و فصل اختلافات مرزی و ارضی با سودان، برنامه ریزی جهت تجزیه سودان و تبدیل آن به دولتهای قابل کنترل تر نیز از جمله عواملی است که در سطح کلان سیستم و در سطح زیر سیستم منطقه ای بر شکل گیری و تداوم بحران دارفور موثر است.

آنچه به عنوان نتیجه کاربردی، از این تحقیق حاصل می شود این است که بحرانهای بین المللی معمولاً دارای لایه های پیچیده ای هستند که در هزارتوی مؤلفه های روانشناسی اجتماعی مردم، نظام ارزشی و باوری مردم، سمبلهای اسطوره ای آنها، ساختارهای حکومتی و بروکراتیک و رقابتهای قدرتهای بزرگ در سطح نظام بین الملل، نهفته شده و ریشه دوانیده است. اگر قرار بود بحرانها با یک نگاه یک سویه و با بررسی یک سری لایه ها و مؤلفه ها در یک سطح، تجزیه و تحلیل شوند، دیگر تبدیل به بحران نشده و در همان مراحل اولیه قابل حل بودند. ویژگی بحرانهای بین المللی پیچیدگی و چند لایه بودن علل شکل گیری و تداوم آنها است. بنابراین، اگر قرار است راه حلی برای حل بحران ارائه شود باید راه حل مزبور لایه های مختلف پیشگفته را در نظر گرفته و جامع و فراگیر باشد تا همه پیچیدگیها را در برگیرد و مسیری برای صلح و آرامش فراگیر و مداوم در سودان یا بحرانهای مشابه همراه با عدالت ایجاد نماید.

بحرانهای بین المللی وقتی مانند یک کلاف سردرگم، غیرقابل حل می شوند که زمینه برای نقش آفرینی متغیرهای مختلف در سه سطح خرد، ملی و کلان سیستمی فراهم شود. بدین صورت که ویژگیهای فرهنگی، ارزشی و اجتماعی افراد درگیر در بحران به همراه مؤلفه های مربوط به ساختار حکومت و رقابتهای گروهها و احزاب برای کسب قدرت در یک جهت و راستا قرار گرفته، زمینه تداوم بحران را فراهم آورند. علاوه بر این پیچیدگی بحران، زمانی مضاعف می شود که رقابتهای قدرتهای بزرگ در سطح منطقه و بین الملل، به فراهم شدن شرایط مساعد برای تداوم بحران کمک کند.

فهرست منابع

- فارسی

- امیری، اسرافیل. (1385)، قطعنامه 1706، پیچیدگی بحران دارفور، روزنامه کیهان
- امیری، اسرافیل. (1385) نقش شورای امنیت در بحران دارفور، کیهان 1385/9/27
- امیری، اسرافیل. (1386)، اهداف آمریکا در دارفور، ضمیمه روزنامه اطلاعات
- برچر، مایکل. (1382)، بحران در سیاست جهان، ظهور و سقوط بحراناها، ترجمه میر فردین قریشی، تهران: انتشارات پژوهشکده راهبردی
- جعفری ولدائی اصغر، بحران در روابط سودان و همسایگان آن، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره 125-126
- خبرگزاری ایرنا 85/12/18 مصاحبه معمرالقذافی با شبکه خبری الجزیره.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران 40 86/6/11

- لاتین

- **Constitution of Sudan**, Article 122 part VII.
- CRS Report, (2004)
- De Waal, Alex (1989), **Famine that kills, Darfur**, Sudan (oxford, university press).
- De Waal, Alex, **Darfur, Prospects for peace**, African Affairs, vol. 104, No. 4
- De waal, Alex, (2005) **who are the Darfurians?**, African Affairs, Vol. 104, No. 415,¹ Nyala
- Faour, Muhamad(1993), **the Arab world after desert storm** (Washington, US peace Research)
- Human rights watch, Darfur destroyed, (2204)..
- ICG Report, 2003.
- Idris, Amir. H.(2005), **conflict and politics of Identity in Sudan** (New York, Macmillan)
- International Crisis Group (ICG),(2004), Darfur Rising Sudan's new crisis, **African reports**, 76, Brussels 25

- Jendia, Catherinae,(2002), **the Sudanese civil conflict** (New York, petelange)
- Johnson, Douglas H.(2003), **the Root causes of Sudan's civil war** (Bloomington, Indiana university press,
- Kaufman, Stuart,(2006), **symbolic politics or rational choice International security**, vol. 30, No. 4
- Lake, David, **Regional security complexes**, A system approach
- Lintand, Julie. De waal, Alex, (2005), **Darfur, A short history of a long war** (New York, Ted Books).
- Manock, Lual A chull, (2004), **the Sudan prospects for a peaceful settlement of the civil war**, peace news , August
- Mohamad Suliman, Mohamaed, (2004), **Darfur, New perspective** (Cambridge Academic press).
- Morrison, David, (2004), **A discussion of US interests and leverages in west and central Africa**, New York, NIT
- Mosely, Lesch, A. (1988), **the Sudan, contested national Identities Bloomington and India polis**, Indiana university press,
- ICG Report, (2004), **Now or Never in Darfur**, ICG Africa report, No.3.
- Ofahey, R.S.(2004), **A complex ethnic Reality with ling history**, International Herald Tribune.
- Plenge, Jeppe,(2006), **the politics of multinational crisis management**, the response to Darfur, Cadbury, University press.
- Prunier, Gerard (2005), **the Ambiguous Genocide** (Ithaca, corhal).
- Reuters, Interview with Sudan President, Cairo (21/5/2005)
- Sudan conflict and minorities, minority Rights Group International Report 95/3.
- Situation of human right in the Darfur region of the Sudan, (2004), report of the high commissioner for Human Rights E/CN4/ 2005/3.
- Snyder R.(2004), **Statement before the senate committee on Foreign Relations**.
- Sudan crisis, in our silence, Amnesty Report 18 (2004)

- Tar, Usman,(2006), **old conflict**, New complex Emergency: Journal of African studies vol. 15, No. 3,
- Tar, Usman,(2006), **An analysis of Darfur crisis**, African studies, vol. 15, No.3.
- UN Report on Groups participating in the conflict of Darfur(2005)
- UN Report Pursuant to Security Council ,(2004)Resolution 1564 18
- UNDP, REPORT 2004 UNDP, Development Report, [http:// www.undp.org](http://www.undp.org).
- UN Report of the International commission of Inquiry on Darfur to the UN secretary- General, (2005)Geneva, 25 January
- UN Report of the UN secretary – General,
- Waltz, Kenneth,(1979), **theory of International politics** (New York, Random house)
- Young's Tim(2004), **Sudan: Conflict in Darfur, International Affairs and defense section**, House of commons library, Research paper, 04/5)